مسئوولیت متن و شکل بدوش نویسندهٔ مضمون میباشد، عقیدهٔ نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاین نمی باشد

نویسنده: ن . جلیل زاد

۲۰۲۶/۱۱/۲۰

دو شعلهٔ وارداتی،
یک خرمنِ سوخته



نیم قرن شکنجه و کشتن به نام «خلق»
و کشتن و شکنجه به نام «خدا»
نخست: شبی که سرنوشت یک ملت را مصادره کردند.
هفتم ثور ۱۳۵۷ را «انقلاب» نامیدند .
انقلاب را مردم می سازند، اما این جا چند افسر و حزبی کوچک، که رهبرانش در دعوای درونی یکدیگر را نمی توانستند تحمل کنند، قدرت را از دهان توپ و تانک بیرون کشیدند .
حزب بدنام دموکراتیک خلق، حزبی کوچک و دسته دستهشدهٔ مارکسیست‌لنینیست، با کودتا ی شوم و ننگین به قدرت رسید و از همان روز، وعدهٔ «نان و زمین و آزادی» با بوی باروت و زنجیر آمیخته شد .
حزبی که خود را سخنگوی دهقان می دانست، دهقان را ندید و فقط از بالا فرمان داد .
ملا، معلم، روشنفکر و ریش‌سفید دهکده هر که پرسید «چرا؟»، دشمن طبقاتی خوانده شد. اصلاحات ارضی و مبارزه با بی سوادی عنوان های زیبایی بودند .
اما اصلاح‌ای که با تهدید تفنگ به خانهٔ مردم برده شود، اصلاح نیست، اشغال است, اشغالی با دست های خودی.
زندان پل‌چرخی :
کارخانهٔ ناپدیدشدن
نام پل چرخی در حافظهٔ افغانستان شبیه یک زخم باز است .
دولت های بعدی خود پذیرفتند که فقط در همین زندان نزدیک به دوازده هزار تن اعدام شده اند و شمار کشته شدگان در ولایت ها ممکن است تا صدهزار برسد .
برخی منابع رقم های بالاتری، حتی بیست وهفت هزار، نقل می‌کنند .
اما کسی که مردی را در تاریکی می کشد و خانواده اش را بی خبر می گذارد، حق ندارد بگوید «ارقام مبالغه‌آمیز است»، چون خودش همهٔ اسناد را پنهان کرده است .
در بیشتر موارد، خانواده ها نه جسدی تحویل گرفتند و نه حتی تأییدی رسمی بر مرگ عزیزانشان دریافتند .
این جا جنایت دو بار تکرار می شد: بار نخست با گلوله و بار دوم با سکوت .
مادری که تا آخر عمر در انتظار بازگشت پسرش نشست، قربانی دوم بود، قربانی ای که هیچ آماری او را ثبت نکرد .
بدتر از همه، جلادان خود را «پیشاهنگ بشریت» می خواندند .
مارکسیسم اردوگاهی آزادی را به گروگان گرفت و گفت: «فردا برایت پس می دهم.» آن فردا هرگز نیامد.
تانک‌های بیگانه
«دعوت» که اشغال بود
وقتی حاکمان کابل ریشه در جامعه نداشتند، به ارتش سرخ تکیه کردند .

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکي په ځیر و لولـئ

اواخر دسامبر ۱۹۷۹ نیروهای شوروی، رئیس‌جمهور بی رحم و قاتل حفیظالله امین را در کاخ تاج بیگ کشتند، همان مردی که خود از جلادان بود، اما اکنون به کار مسکو نمی آمد. نخستین مهمانِ «استقلال‌دهنده» رئیس دولت را در خانهٔ خودش سربرید .
آنچه بعد آمد، انفجار اتمی قرن بود ، یکی از ویرانگرترین جنگ های قرن بود .
تخمین ها دربارهٔ تلفات متفاوت است, برآوردها از ۸۵۰ هزار تا یک‌ونیم میلیون کشته سخن می گویند و منابع دیگر تا سه میلیون هم رفته اند. شمار آوارگان بیش از پنج میلیون بود، یعنی یک سوم جمعیت پیش از تهاجم .
یک سوم یک ملت، خانه و خاک را رها کرد و در خیمه های پاکستان و ایران زیست .
بمباران های سنگین هوایی در روستاها و فشار در شهرها سیل پناهنده ها را بیشتر کرد. دهکده ها و کاریزها ویران شد .
میلیون ها ماین در سراسر کشور کاشته شد و تا امروز دست و پای کودکانی را می گیرد که حتی در آن روزگار به دنیا نیامده بودند .
این است «برادرِ بزرگ» که آمده بود دهقان را نجات دهد .
اما آن سوی سنگر:
«مجاهد» ای که به «امیر» بدل شد
جنگ علیه اشغال برحق بود و مقاومت مردم، شرافتمندانه .
اما سؤال تلخ این است :
وقتی اشغالگر رفت، چه ساختند؟
تنظیم ها در ۱۹۹۲ ـــ ۱۳۷۱ با اعلام دولت اسلامی، حکومتی بی افتخار و بی اقتدار واقعی بنیان گذاشتند .
و رقابت میان پنج یا شش ارتش مجاهدین، که تقریباً همگی پشتوانهٔ خارجی داشتند، به جنگ خونین بر سر کابل انجامید .
شهری که در تمام سال های جنگ با شوروی تقریباً بدون جنگ مانده بود، به دست «برادران مسلمان» توپ باران شد .
نتیجه را اعداد می گویند: جمعیت کابل از دو میلیون به پانصد هزار کاهش یافت و پانصد هزار نفر در چهار ماه نخست گریختند .
دهها هزار غیرنظامی کشته و زخمی شدند. گزارش های حقوق بشری نشان می دهد که این خونریزی فقط محصول یک جناح نبود, نبردهای جمعیت و حزب اسلامی، اتحاد و وحدت، و بعدتر وحدت و جمعیت، هر یک تلفات سنگین غیرنظامی به بار آورد .
افشار :
وقتی دین ابزار کینه شد
برخی نام ها بی آنکه توضیحی بخواهند، وحشت را نمایندگی می کنند .
افشار یکی از آن هاست .
یازدهم فبروری ۱۹۹۳ آغاز یکی از بدترین کشتارهای جنگ داخلی دههٔ نود بود .
نیروهای ائتلاف اتحاد اسلامی و جمعیت اسلامی بر محله ای شیعه نشین و ازدحام تاخت زدند و خشونتی بی پروا علیه مردم عادی به راه انداختند .
کسانی که مدعی بودند به نام اسلام حکومت می کنند، خانه های هم کیشان خود را غارت کردند، زیرا مذهبشان با مذهب آنان یکی نبود .
گزارش ها از اعدام، زندان، تجاوز جنسی، ربودن زنان و ازدواج اجباری یاد می کنند و تجاوز به زنان و دختران را ابزار جنگ و «پاداش» به رزمندگان می دانند .
کدام شریعت چنین چیزی را مجاز می دارد؟ هیچ .
این جا مذهب سپر شده بود، نه راهنما .
و وقتی مساله به پیگیری رسید، اسناد نهایی تحقیق رسمی دربارهٔ این کشتار پس از فتح کابل توسط آن ها از بین رفت .
یعنی هر کس که آمد، جرم های پیشینیان را از بین برد تا جرم های خودش را آزادانه ثبت کند. آنچه از افغانستان باقی ماند، فرهنگ بی کیفری بود .
ریشهٔ مشترک:
«حقیقت یکی است و من آن را در جیب دارم»

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

حال بیایید پرده را کنار بزنیم .
ظاهراً این دو جریان دشمن بودند, یکی «خدا» را انکار می کرد و دیگری به نام «خدا» حکم می راند .
اما در نگاه به رفتار، شباهتشان شگفت انگیز است:
هر دو خود را مالک حقیقت می دانستند .
حزب می گفت تاریخ با ماست, تنظیم می گفت خدا با ماست .
و مخالف، در هر دو منطق، نه رقیب که «دشمن تاریخ» یا «دشمن خدا» بود، یعنی قابل حذف.
هر دو مشروعیت را از بیرون وارد کردند .
یکی از مسکو و دیگری از مراکز ایدئولوژیک و امنیتی منطقه .
و هر دو طرف در دهۀ ۱۹۸۰ بارها مرتکب نقض های جدی حقوق بشر و قوانین بشردوستانه شدند .
هر دو مردم را « شی و ماده» می دیدند .
مردم برای حزب «توده» بودند که باید آموزش ببینند، و برای تنظیم «رعیت» که باید اطاعت کند .
هیچ کدام مردم را هموطن ندانست, یعنی صاحب حق و صاحب رأی.
هر دو کتاب خود را مقدس کردند و کتاب زندگی را فراموش .
یکی مانیفست، دیگری فتوا .
و میان این دو، روزمرگی یک مادر، مکتب یک دختر و نان یک کارگر هیچ جایی نداشت.
هزینه‌ای که هنوز می پردازیم
نتیجه چه شد؟
دولتی که هر بار با ظهور حاکمی تازه فرو می ریخت, نخبگانی که یا کشته شدند یا گریختند یا خاموش ماندند, نسلی که به جای کتاب، کلاشینکوف دید و به جای پوهنتون، اردوگاه. معلمِ آوارۀ پشاور، طبیب تبعیدی در آلمان و کارگر مهاجر در ایران همه از یک خانواده اند: خانوادۀ بی سرنوشتان.
و وقتی جامعه ای دو بار از دو سو شکسته شود، همیشه ممکن است سومی بیاید و ادعا کند «من نجات‌دهنده‌ام .« طالبان از همین خلأ بیرون آمدند .
شعار «نظم» دادند و در بسیاری مناطق، آزادی کودکان و بانوان را از ریشه کندند .
این هم محصول همان حلقه است: دولتی ضعیف، جامعه ای خسته و خالی از اعتماد.
داوری
و آنچه باید با فروتنی گفت
انصاف می خواهد چند نکته را بی پرده بگوییم، چون قدرت یک انتقاد در درستی آن است، نه در یک طرفه بودنش:
شمار قربانیان، به خصوص در دهۀ ۵۰ و ۶۰ شمسی، محل اختلاف است و اعداد دقیق وجود ندارد.
همۀ اعضای حزب دموکراتیک خلق جلاد نبودند, بسیاری به آموزش دختران و عدالت اجتماعی باور داشتند، و همۀ مجاهدان نیز اهل غارت نبودند .
بسیاری فقط می خواستند خاکشان را از اشغال نجات دهند.
مقاومت در برابر ارتش بیگانه، فی نفسه مشروع بود, مساله آنچه بعد از آن شد است.
و باید پرسید قدرت های خارجی، از واشنگتن تا اسلام‌آباد و ریاض و تهران، چقدر در این آتش دمیدند .
بخشی از این فاجعه حاصل رقابت های بزرگ تر بود و نمی توان همه را به گردن «ایدئولوژی» انداخت.
با این حال، حقیقت اصلی پابرجاست: هیچ ایدئولوژی وارداتی که انسان را وسیله بداند، به ملتی آزادی نمی دهد.
فردای افغانستان نه در دامن مسکو و نه در بغل مرکز ایدئولوژیک دیگری نهفته است .
در مکتبی است که دختر و پسر را کنار هم بنشاند, در قانونی که برای رئیس و رعیت یکسان باشد, در حافظه ای که قربانیان را ثبت کند و جلادان را، از هر رنگی، به محاکمه بکشاند, و در اراده ای که بگوید: «دیگر هیچ حزب و هیچ تنظیمی حق ندارد به نام ما بکشد.»

آرشیف: مطالب نشر شدۀ ن. جلیل زاد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارئ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دليکني د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ